**جلسه 47-159**

**سه‌شنبه - 12/10/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که ما عرض کردیم شخصی که جهت قبله برایش معلوم نیست طبق صحیحه و محمد بن مسلم به هر سمتی که خواست نماز بخواند مجزی است‌، یجزی المتحیر اینما توجه اذا لم یعلم این وجه القبلة. و همین‌طور مرسله ابن ابی عمیر: قبلة المتحیر قال علیه السلام یصلی حیث شاء. و اگر مرسله خراش را هم ما بپذیریم جمع عرفیش این است که حمل کنیم نماز بر چهار جهت را بر استحباب. بگوییم کافی است یک نماز بخوانیم. ولی مستحب است یا احتیاط مستحب است به چهار سمت نماز بخوانیم. این یصلی حیث شاء نص است در جواز اکتفاء‌ به یک نماز، ‌یصلی لاربع وجوه ظاهر است در وجوب، ‌حمل می‌‌کنیم آن را بر استحباب.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! صحیحه زراره و محمد بن مسلم موضوعش متحیر است، آن صحیحه زراره که یجزی التحری یا تخصصا از متحیر خارج است یا تخصیصا. تحری یعنی تحصیل ظن، ‌حالا اگر امکان تحصیل ظن باشد یا صدق نمی‌کند متحیر یا اگر صدق هم بکند دلیل خاص داریم که در فرض امکان تحصیل ظن تحصیل ظن بکند، یجزی التحری ابدا اذا لم یعلم این وجه القبلة. اما اگر تحری ممکن نبود، تحصیل ظن ممکن نبود اطلاق یجزی المتحیر اینما توجه اذا لم یعلم این وجه القبلة. ... تحری تحصیل ظن است. و الا اگر چهار طرف مساوی باشند تحری معنا ندارد. ... احری عرفی همان طریق مظنون است. احری عرفی نه احری دقی. احری عرفی یا هست یعنی ظن به جهت قبله و لو ظن نسبی‌، یعنی ظن دارد که در این سمت پشت سرش نیست، ‌خب دیگه تحریش به این است که این سه جهت در مجموع مظنون است که قبله باشد، به آن پشت سر نماز نخواند چون او خلاف تحری است. اما به این سه جهت می‌‌شود متحیر.

خلاصه عرض ما این است که صحیحه زراره و محمد بن مسلم راجع به متحیر نص است در جواز نماز به هر سمتی که بشود و بخواهد، مرسله خراش بر فرض سندا تمام باشد فرمود یصلی لاربع وجوه، ‌این ظاهر در وجوب است حمل می‌‌شود بر استحباب.

یک روایتی هست، مرحوم آقای خوئی دیده که در من لایحضره الفقیه مذیل به یک ذیلی است که مربوط به متحیر است. صحیحه معاویة بن عمار هم در تهذیب هم در استبصار هم در فقیه نقل شده، در کافی نقل نشده. در تهذیب و استبصار ذیل ندارد، ‌فقط این‌جور هست: قال قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یقوم فی الصلاة ثم ینظر بعد ما فرغ فرای انه قد انحرف عن القبلة یمینیا او شمالا فقال قد مضمت صلاته و ما بین المشرق و المغرب قبلة. در تهذیب و استبصار حدیث تمام شد. در من لایحضره الفقیه ذیلش این است که و نزلت هذه الآیة فی قبلة المتحیر و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله.

اگر این ذیل تتمه صحیحه معاویة بن عمار باشد این هم می‌‌شود دلیل بر تخییر در مورد متحیر.

ولی برخی اشکال کردند که شاید این ذیل فتوی صدوق است نه تتمه صحیحه معاویة بن عمار.

مرحوم آقای خوئی فرموده که این مطلب در غایت بعد است و این یک نوع خیانت حساب می‌‌شود که شیخ صدوق بدون این‌که اشاره کند که صحیحه معاویة بن عمار تمام شده با یک لفظ انتهی، با یک لفظ اقول متصل کند کلام خودش را به حدیث، ‌این یک نوع خیانت در نقل است که ساحت صدوق اجل است از کمتر از آن تا چه برسد به این‌که بخواهد همچون خیانتی را مرتکب بشود.

انصاف این است که این فرمایش آقای خوئی تمام نیست. خب من لایحضره الفقیه کتاب فتوی است. به شیخ صدوق گفتند ابوزکریا رازی کتاب نوشته من لایحضره الطبیب، شما هم مناسبت است یک کتابی بنویسید کسانی که فقیه در نزدشان حاضر نیست، بتوانند به کتاب مراجعه کنند. ایشان هم این کتاب را نوشتند به عنوان من لایحضره الفقیه. هم اسمش مشخص است، ‌هم در دیباجه‌اش بیان کرده که این‌ها حجت میان من و خدای من هست. بله صدوق محدث است، هم فقیه است هم محدث، طبعا کتاب فقهش هم مشتمل است بر ذکر احادیث؛ کما این‌که مقنع و هدایه این‌طور است. خب این قرینه عامه است؛ دیگه این خیانت در نقل حساب نمی‌شود. ما باید گوش و چشم‌مان را باز کنیم. گاهی ظهور عرفیش این است که تتمه حدیث است اخذ می‌‌کنیم، گاهی ما یصلح للقرینیة دارد که این یک کلام جدید است یا یک حدیث جدید است.

 [سؤال: ... جواب:] احادیث را هم در ضمن کتاب فتوی نقل کرده. بالاخره کجا صدوق بعد از یک حدیث گفت اقول؟ ... افراد باید خودشان حواس‌شان باشد.

مرحوم مجلسی اول ملتفت هست به این نکته. مرحوم مجلسی در روضة المتقین جلد 2 صفحه 640 در یک روایتی هست:‌ و کان رسول الله اذا اتی ذبابا قصّر و ذباب علی رأس برید، ‌فرموده که احتمال دارد که این جمله (و کان رسول الله ...) فتوی صدوق باشد.

و این را باید توجه کنیم. و این هیچ خیانتی به حساب نمی‌آید. انسان وقتی آشنا باشد با متن فقیه این را کاملا روشن می‌‌بیند که بدون این‌که یک فاصل مشخصی ذکر کند یک حدیث دیگری را یا کلامی را از خودش به دنبال آن می‌‌گوید. مثل آن روایت که لقوله صلی الله علیه و آله لاضرر و لاضرار فی الاسلام و الاسلام یزیده خیرا و لایزیده شرا بل الاسلام یعلی و لایعلی علیه و الاسلام یزید و لاینقص. چند مطلب را کنار هم گذاشته. از این مطالب در کتاب من لایحضره الفقیه کم نیست.

[سؤال: ... جواب:] کجا اقول گفته که حالا این جای دومش باشد؟ ... گاهی ظهور عرفی خلاف این احتمال هست ما تابع ظهور عرفی هستیم. ولی اینجا شیخ طوسی نه در تهذیب آورده نه در استبصار و نه این جمله تناسب دارد با متن صحیحه معاویة بن عمار. صحیحه معاویة بن عمار راجع به کسی است که نماز خواند به یک سمتی اشتباها بعد از نماز فهمید که ما بین المشرق و المغرب است، امام فرمود تمت صلاته و ما بین المشرق و المغرب قبلة. چه تناسبی دارد که در ادامه بحث صلاة المتحیر را معنا کند و قد نزلت هذه الآیة فی المتحیر اینما تولوا فثم وجه الله. ... یا یک حدیث دیگری بوده یا یک اجتهادی بوده از صدوق. ‌ذیل صحیحه معاویة بن عمار ثابت نیست که باشد. ... می‌‌شود مراسیل صدوق. اگر فتوی صدوق نباشد می‌‌شود مراسیل صدوق که لااعتبار بها و لو مراسیل جزمیه او.

[سؤال: ... جواب:] در ادامه که دیگه مختص به ما بین المشرق و المغرب نیست. و قد نزلت فی المتحیر هذه الآیة و اینما تولوا فثم وجه الله. خصوص ما بین المشرق و المغرب نیست. ... ایشان تعبیری که کرد این است، گفت: و نزلت هذه الآیة فی قبلة ‌المتحیر و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله، و لله المشرق و المغرب یعنی و لله العالم کله، مشرق و مغرب مال خداست یعنی همه عالم مال خداست. و لذا ذیلش دارد فاینما تولوا فثم وجه الله. ... ما بین المشرق و المغرب معلوم است که آن مشرق و مغرب را می‌‌گوید و الا می‌‌فرمود العالم کله قبلة، این‌که معنا ندارد که. اما گاهی تعبیر به لله المشرق و المغرب یا تعابیر مشابه آن به کار می‌‌رود یعنی همه جا. مثلا شرّقوا او غرّبوا فوالله لایوجد العلم الا هاهنا، خب یکی می‌‌گوید نه شرق می‌‌روم نه غرب، شمال می‌‌روم، این را که شما نفرمودید. نه، اصلا ظاهر شرقوا و غربوا یعنی هر کجا می‌‌روید بروید اما بدانید که علم فقط در خاندان اهل بیت است، علم فقط در نزد اهل بیت است. ... خلاف ظاهر است چون نگفت و لله ما بین المشرق و المغرب. و لله المشرق و المغرب. لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من اتقی. خب نفرمود که لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل الجنوب و الشمال، ‌این را نفرمود. چون بحث در این نیست. بحث در این هست که یعنی مهم نیست که به چه سمت نماز می‌‌خوانید، مهم این است که دستور خدا را امتثال کنید. تا حالا خدا فرمود بیت المقدّس یا بیت المَقدس از این به بعد خدا می‌‌فرماید مسجد الحرام. سیقول السفهاء من الناس ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها قل لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله. این می‌‌خواهد بگوید مگه مهم است است که به چه سمت نماز بخوانیم و الا بیت المقدس مگه مشرق بود؟ مگه مسجد الحرام مغرب بود؟ یکی جنوب بود یکی شمال تقریبا. این‌که در جواب سیقول السفهاء من الناس ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها، می‌‌گویند قل لله المشرق و المغرب خود این قرینه است بر این‌که همه جا مال خداست، هر کجا توجه کنید وجه الله است، ‌مهم این است که دستور خدا چی باشد. دستور خدا یک روز این است که مسجد الحرام نماز به سمت آن بخوانید یک روز هم این است به بیت المقدس نماز بخوانید.

جهت سابعه این بحث این است که اگر لازم شد به چهار سمت نماز بخوانیم ولی نخواندیم، حالا یا می‌‌توانستیم بخوانیم و نخواندیم یا وقت نبود، به یک طرف نماز خواندیم، وقت گذشت می‌‌خواهیم ببینیم وظیفه‌مان چیه. گفته می‌‌شود که شک در فوت الفریضة داریم برائت جاری می‌‌کنیم از وجوب قضاء چون موضوعش فوت الفریضة است.

مشهور در جایی که بتواند به چهار سمت نماز بخواند ولی نخواند این چهار نماز را، فقط به یک سمت نماز بخواند، ‌قائلند که بعد از وقت باید قضاء بکند، ‌قائل به اجراء برائت از وجوب قضاء نیستند. استدلال‌هایی می‌‌شود به نفع مشهور کرد:

یک استدلال وجهی است که مرحوم ایروانی و مرحوم آقای خوئی در مباحث‌شان دارند. فرمودند من فاتته فریضة فلیقضها اعم است از فریضه واقعیه و یا فریضه ظاهریه. آقای خوئی فرموده فریضه ظاهریه هم اعم است از فریضه ظاهریه شرعیه یا فریضه ظاهریه عقلیه. خب شما علم اجمالی دارید که به یکی از این چهار سمت باید نماز بخوانید و عقل می‌‌گوید احتیاط کن به هر چهار سمت نماز بخوان. سه نماز را ترک کردی، ‌سه فریضه ظاهریه را ترک کردی، ‌فات منک فریضة ظاهریة عقلیة جزما.

فوت فریضه ظاهریه به مناسبت حکم و موضوع، موضوع وجوب ظاهری قضاء است. و لذا اگر بعد الوقت جهت قبله را پیدا کرد یا فهمید همان نمازی که خواند، اتفاقا به جهت قبله بود، مشکل ندارد. ولی اگر شکش باقی ماند، وجوب ظاهری قضاء ثابت است.

انصاف این است که این استدلال ناتمام است. ظاهر من فاتته فریضة فلیقضها فریضه واقعیه است نه فریضه ظاهریه. خود آقای خوئی هم در بحث اجزاء مطرح فرمودند، ‌فرمودند اگر یک روایتی بیاید بگوید که لاصلاة الا بطهارة خب این ظاهرش طهارت واقعیه است نه اعم از طهارت واقعیه و ظاهریه. و لذا قاعده طهارت ورود ندارد، موضوع نمی‌سازد برای لاصلاة الا بطهارة. بعد از کشف خلاف، بعد از این‌که فهمیدید وضوء‌تان با آب نجس بود، یا لباس‌تان نجس بود در نماز مقتضای قاعده این است که که این نماز را اعاده کنید. قاعده طهارت معذر بود که در این آب جاری کردید وضوء گرفتید لباس‌تان را شستید، ‌مقتضای قاعده این است که بگویید لاصلاة الا بطهارة واقعیة و من طهارت واقعیه نداشتم مگر دلیل لاتعاد و امثال آن جاری بشود.

[سؤال: ... جواب:] من فاتته فریضة ظهور دارد در فریضه واقعیه. کما این‌که لاصلاة الا بطهارة ظهور دارد در طهارت واقعیه. خود آقای خوئی در بحث اجزاء قبول کرده که این عناوین ظهور دارند در عناوین واقعیه. پس موضوع من فاتته فریضة فلیقضها انصراف دارد به فریضه واقعیه. چه جور لاصلاة الا بطهارة انصراف دارد به لاصلاة الا بطهارة واقعیة‌، ‌من فاتته فریضة‌ فلیقضها هم انصراف دارد به من فاتته فریضة واقعیة فلیقضها. شما احراز کردید فوت فریضه واقعیه را؟ خب استصحاب عدم اتیان به فریضه واقعیه برای اثبات فوت آن اصل مثبت است. ... آن نمازی که به طرف قبله است فریضه است. ... فریضه واقعیه که چهار تا ندارد که. در شبانه‌روز پنج نماز بیشتر واجب نیست، ‌یک نماز صبح بیشتر واجب نیست نه چهار تا نماز صبح. فریضه ظاهریه عقلیه است اما انصراف من فاتته فریضة به فریضه واقعیه است. اصلا حکم ظاهری [فقط] منجز و معذر است، مخصوصا حکم عقلی. علم اجمالی دارد مسافر یا نماز قصر بر او واجب است یا تمام. حالا نماز قصر را خواند نماز تمام را نخواند بگوییم من فاتته فریضة فلیقضها؟ لااقل من الاحتمال که انصراف داشته باشد به فریضه واقعیه.

ثانیا: بر فرض اگر ما اطلاقی داشتیم در من فاتته فریضة فلیقضها که اگر عنوان من فاتته فریضة فلیقضها بود شامل فوت فریضه ظاهریه بشود، ‌ما هیچ دلیلی پیدا نکردیم که در مقام بیان وجوب قضاء باشد تا ما به اطلاق آن تمسک کنیم.

صحیحه زراره هست، می‌‌گوید: رجل فاتته صلاة من صلاة السفر فذکرها فی الحضر قال یقضی ما فاته کما فاته. این در مقام بیان وجوب قضاء عند فوت الفریضة است مطلقا؟ نه در مقام بیان این است که کیفیت قضاء و کیفیت اداء یکی است. اگر قصرا قضاء شده، اگر قصر بر شما واجب بود در آخر وقت، قضائش هم قصرا واجب است. اگر تمام واجب بود در آخر وقت قضائش هم تماما واجب است. در مقام بیان این جهت است. نه در مقام این‌که هر کجا فوت الفریضة صادق بود قضاء واجب است.

یک صحیحه دیگر هم دارد: اربع صلوات یصلیها الرجل فی کل ساعة صلاة فاتتک فمتی ذکرتها ادیتها. خب این هم در مقام بیان این است که صلات فائته زمان‌بردار نیست، ‌هر زمانی که متوجه شدی قضائش مشروع است. مثل نماز مستحب نیست که در بعضی از زمان‌ها نهی دارد. این در مقام بیان این جهت است نه بیان وجوب قضاء تا به اطلاقش تمسک کنیم.

ثالثا: ما معتقدیم من فاتته فریضة اصلا ظهور دارد در فریضة شأنیه نه فریضه بالفعل. فریضه شأنیه یعنی عنوان مشیر به آن پنج نماز در شبانه‌روز. من فاتته فریضة کانّه گفته من فاتته صلاة الصبح او صلاة الظهر او صلاة العصر او صلاة المغرب او صلاة العشاء؛ عنوان مشیر است. قرائنی ما بر این داریم. نه فریضه بالفعل نه واجب بالفعل تا بگویید اطلاقش شامل واجب ظاهری هم می‌‌شود. نه، فریضه یعنی آن نمازهایی که خداوند مقدر کرده است در هر شبانه‌‌روز که پنج نماز هست. و لذا در بعضی از روایات دارد که راجع به نائم می‌‌فرماید: نائم یقضی ما فاته من الفریضة. خب نائم که تکلیف ندارد پس چه جور می‌‌گویید یقضی ما فاته من الفریضة، این مراد فریضه شأنیه است یعنی همان نماز‌های یومیه.

و لذا این بیان ‌که من فاتته فریضة فلیقضها شامل فوت فریضه ظاهریه می‌‌شود درست نیست.

[سؤال: ... جواب:] ظهور ندارد فریضه در واجب بالفعل که شامل واجب ظاهری هم بشود. ... ما می‌‌گوییم عنوان مشیر است به آن ذوات فرائض و لو بالفعل واجب نباشد. حالا شما ذوات فرائض را توسعه دادید نماز آیات را هم داخل کردید، ‌نماز طواف را هم داخل کردید ما حرفی نداریم اما مشیر است به آن ذوات نه موضوعیت داشته باشد واجب الفعل بودن که شامل واجب ظاهری هم بشود. در صلات معاده جماعتا دارد: یجعلها الفریضة ان شاء. نماز فرادی خواندید حالا جماعت دیدید می‌‌خواهید اعاده کنید، ‌خب مستحب است این نماز، آقای خوئی هم دارد در بحث خودش، ولی بهتر است نیت کنی نماز ظهر ادائی را می‌‌خوانم قربة الی الله. واجب بالفعل که نیست ولی ذات فریضة است یعنی نماز ظهر ادائی است.

پس این وجه اول درست نیست.

وجه دوم این است که ما بگوییم عرف ملازمه می‌‌بیند بین تعبد ظاهری به وجوب اداء و تعبد ظاهری به وجوب قضاء. همین که در وقت واجب است من به سه طرف دیگر نماز بخوانم، به مقتضای استصحاب عدم اتیان به صلات نحو القبلة همین وجوب ظاهری اداء به سه طرف دیگر ملازمه دارد با وجوب ظاهری قضاء آن. می‌‌شود لوازم الاصل نه لوازم الواقع، ‌لازم خود حکم ظاهری است. عرف تعقل نمی‌کند تفکیک را که تا وقت است به تو بگویند به سه طرف دیگر باید نماز بخوانی، ‌وقت که گذشت بگویند دیگه مهم نیست، این خلاف ظاهر عرفی است.

که این وجه به نظر ما وجه غریبی هست.

وجه سوم تمسک به صحیحه زراره و فضیل است: متی شککت فی وقت فریضة انک لم تصلها فصلها. صدق می‌‌کند من در وقت فریضه شک دارم که نماز نحو القبلة ‌را خواندم یا نخواندم، فصلها؛ اطلاق دارد. فصلها یعنی اگر اداء شد اداء، اداء نشد، اداء‌ را نخواندی قضاء. فصلها دیگه ندارد فصلها فی الوقت.

[سؤال: ... جواب:] اتیان کن نماز نحو القبلة را. متی شککت فی وقت فریضة انک لم تصلها فصلها. شما شک دارید در وقت نماز که آیا نماز نحو القبلة خواندید یا نخواندید در داخل وقت. ... اتیان کنید نماز نحو القبلة را دیگه. ... متی شککت فی وقت فریضة، در داخل وقت شک کردید که نماز نحو القبلة خواندید یا نه، یک نماز خواندید به این سمت شک می‌‌کنید نماز نحو القبلة خواندید یا نه. ... فصلها اطلاق دارد. فصلها یعنی باید این نماز را بخوانی، اطلاقش می‌‌گوید اگر در وقت هم نخواندی قضائش را بخوان، چون نماز قضاء دارد. ... باید بخوانی، یعنی به همان نحوی که همه باید بخوانند. همه چه چور باید بخوانند؟ همه اگر در وقت خواندند خواندند نخواندند قضائش را بخوانند.

[سؤال: ... جواب:] صلیتها یعنی بخوان. ... متی شککت فی وقت فریضة او وقت فوتها انک لم تصلها صلیتها، ‌در مقابل این‌که و متی شککت بعد وقت فریضة انک لم تصلها فلاتصلها. ... وقت فوتها یعنی دقیقه نود. یعنی آن چهار رکعت به غروب آفتاب مانده اگر شک کردی که نماز ظهر و عصرت را خواندی در همان چند دقیقه بخوان.

[سؤال: ... جواب:] اگر شکت حادث بعد الوقت بود. فرض ما این است که در داخل وقت یک طرف نماز خواندی سه طرف دیگه نماز نخواندی شک داری در این‌که نماز نحو القبلة خواندی یا نه استصحاب هم می‌‌گوید نماز نحو القبلة نخواندی، قاعده اشتغال هم می‌‌گوید این شک مجری قاعده اشتغال است، خب این روایت می‌‌گوید که متی شککت فی وقت فریضة ان لم تصلها صلیتها باید بخوانی، ‌خب باید بخوانی دیگه اطلاق دارد، ‌مثل بقیه که نماز می‌‌خوانند تو هم باید نماز بخوانی. اگر نخواندی قضائش را بخوانی. ظاهرش این است دیگه.

وجه چهارم برای وجوب قضاء علم اجمالی است. علم اجمالی چیه؟ حالا ما مثال را سبکش کنیم تطبیق خودتان کنید بر مقام. رفتید سفر نمی‌دانید قصر بر شما واجب است یا تمام. می‌‌خواهید فقط قصر بخوانید تمام نخوانید. علم اجمالی دارید یا بر شما اداء قصر واجب است و یا قضاء تمام در حالی که تمام را در داخل وقت نخوانی. علم اجمالی داری در سفر که می‌‌دانی یا قصر واجب است یا تمام، بناء داری قصر بخوانی تمام نخوانی، علم اجمالی داری یا فی علم الله من مسافرم بر من قصر واجب است یا حاضرم شرعا و چون نمی‌خواهم نماز تمام را در وقت بخوانم و نماز تمام از من فوت می‌‌شود پس قضاء بر من واجب است. پس من مسافرم نماز قصر بر من واجب است یا حاضرم شرعا نماز تمام واجب است و چون نمی‌خواهم نماز تمام را در وقت بخوانم پس نماز تمام بر من بعد الوقت واجب خواهد شد. این علم اجمالی منجز است دیگه. علم اجمالی تدریجی است. علم اجمالی تدریجی منجز است. همین مطلب عکسش را هم می‌‌توانید بگویید. اگر کسی می‌‌خواهد فقط نماز تمام بخواند، نماز قصر نخواند او هم همین‌طور است، او هم علم اجمالی منجز دارد.

در مانحن‌فیه هم حکم همین است. علم اجمالی دارد. منتها به شرط این‌که موقعی که شروع می‌‌کند نماز می‌‌خواند بگوید من به این طرف نماز می‌‌خوانم به طرف‌های دیگر نماز نمی‌خوانم‌، همین یک نماز کافی است. به این طرف نماز می‌‌خوانم به سه طرف دیگر نماز نمی‌خوانم. خب علم اجمالی دارد یا واجب است نماز به این طرف اگر این طرف قبله است یا چون طرف‌های دیگر اگر قبله باشد نمی‌خواهد طرف‌های دیگر نماز بخواند و فوت خواهد شد نماز نحو القبلة از او قضاء خواهد شد و این علم اجمالی تدریجی است و این منجز است.

[سؤال: ... جواب:] حجت اجمالیه دارد دیگه. کی می‌‌گوید؟‌ ... خلاف اطلاق ادله اولیه است: صل نحو القبلة. شما فرض این است که دلیل یجزی المتحیر را نپذیرفتید. ... خلاف اطلاقات اولیه است. لاصلاة الا الی القبلة. اگر قبول دارید یجزی المتحیر چرا این بحث‌ها را مطرح می‌‌کنید؟ فرض این است شما قبول ندارید، می‌‌گویید شاید این یجزی المتحیر باشد یا مشهور از این اعراض کردند و لذا علم اجمالی تشکیل می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب:] بله، ‌اگر اولش شروع کردی گفتی شاید هر چهار تا نماز را بخوانم، ‌نماز اول را که خواندی تمام شد گفتی دیگه حالش را ندارم، خب این یک طرفش از محل ابتلاء خارج شد، آن نمازی که خواندید از محل ابتلاء ‌خارج شد، علم اجمالی می‌‌شود که یک طرفش از محل ابتلاء خارج شد. ولی اگر از اول بناء داشتی به این سمت نماز بخوانی به سمت‌های دیگر نماز نخوانی علم اجمالی تدریجی داری که یک طرفش وجوب قضاء‌ بقیه نماز‌ها است.

اگر شما نماز مغرب و عشائت را به همین سمت مشکوک خواندید، ول کردید، نماز صبحت هم همینجا هستی، شب بیتوته کردی در این بیابان، آن وقت نماز صبحت دیگه علم اجمالی منجز داری که یا بر من قضاء آن نماز مغرب و عشاء واجب است اگر قبله به آن سمتی باشد که من نماز نخواندم یا اداء نماز صبح به همین سمت واجب است که نماز مغرب و عشاء را به همان سمت خواندم. این دیگه علم اجمالی فعلی است. اذان صبح که می‌‌گویند می‌‌گویی یا نماز مغرب و عشاء بر من واجب است به آن سمت‌هایی که نخواندم اگر آن سمت‌ها قبله باشد یا اداء نماز صبح بر من واجب است به این سمتی که دیشت نماز مغرب و عشاء خواندم و این علم اجمالی منجز وجوب قضاء نماز مغرب و عشاء هم خواهد بود.

این در صورتی است که می‌‌توانستی نماز به چهار سمت بخوانی و نخواندی. اما اگر نتوانی فقط به یک سمت بتوانی، اینجا ادله وجوب قضاء بناء بر این‌که قضاء به امر جدید است نمی‌آید. چون هیچکدام از این وجوه جاری نمی‌شود. اینجا جای برائت از وجوب قضاء هست. فقط آن‌هایی که می‌‌گویند قضاء به امر اول است، فرق نمی‌کند، ‌قضاء به امر اول است، نسبت به قضاء همین یصلی فی اربع وجوه جاری می‌‌شود.

این راجع به این بحث.

و الحمد لله رب العالمین.